

## فصل سوم - تبدیل پول به سرمایه و نیروی کار به کالا

### 1- فرمول عام سرمایه و تضاد آن

چنان که در بررسی تولید کالایی ساده دیدیم در بازار رقابت آزاد این نوع تولید، اساس مبادله بر قانون ارزش متکی است و در آن دو ارزش مصرف متفاوت که دارای ارزش مبادله ای برابری باشند با هم مبادله می شوند. گندم کار مقداری گندم می دهد تا در عوض پیراهن مورد نیاز خویش را به دست آورد. از زمانی که پول پدید آمد در روند و جریان مبادله تغییری حاصل شد، اما در ماهیت آن و هدف مبادله تغییری حاصل نشد. پس از پیدایش پول، دهقان گندم کار ابتدا گندم خود را فروخت و پول بدست آورد تا سپس با فراغت خاطر و اطمینان بیشتر دنبال پیراهن مورد نیاز خویش بگردد. ولی به هر صورت هدف او اتمام این معامله ها عبارت بود از مبادله گندم با پیراهن و یا به عبارت دقیق تر هدف او و همچنین هدف پیراهن دوز عبارت بود از رفع نیاز و بدست آوردن ارزش مصرف مورد لزوم. اگر این مطلب را در فرمولی بیان کنیم به صورت زیر در خواهد آمد:

قبل از پیدایش پول:

پیراهن ← گندم

پس از پیدایش پول:

برای صاحب پیراهن که گندم لازم دارد: پیراهن ← پول ← گندم

برای صاحب گندم که پیراهن لازم دارد: گندم ← پول ← پیراهن

چنانکه می بینیم، در هر دو طرف مبادله حتی پس از پیدایش پول کالا قرار دارد. و هدف از مبادله برای هر دو طرف عبارت است از بدست آوردن کالایی که ارزش مصرف آن مورد نیاز است. اما با پیدایش شیوه تولید سرمایه داری این معامله وارونه می شود. در بازار کسانی پیدا می شوند که هدفشان از معامله و مبادله رفع نیاز خویش به ارزش مصرف معین نیست، بلکه کسب سود و بدست آوردن پول است. آن ها مقداری پول پیش می ریزند و با آن معامله می کنند تا سرانجام پولی بیش از آنچه پیش ریخته اند به چنگ آورند.

فرمول مبادله در این حالت کیفی جدید عبارت می شود از:

پول 1 ← کالا ← پول 2

که در آن:

پول 2 < پول 1 (یعنی مقدار پول 2 بزرگتر است از پول 1) چنان که می بینید معمایی پدید آمده و ظاهراً قانون ارزش بهم خورده است در نظر اول چنین به نظر می رسد که ارزش های نابرابر با هم مبادله شده اند. در تولید کالایی ساده مبادله ها بر این پایه استوار بود که کالاهای هر دو طرف مبادله ارزش برابری دارند و هدف از مبادله نیز رفع نیازمندی است به ارزش مصرف. و اینک مبادله ای پدید آمده که اولاً "علت وجودی آن رفع نیاز طرفین به ارزش مصرف نیست، بلکه مبادله پول است با پول و ثانیاً" مقدار پولی که بدست می آید بیش از مقدار پولی است که پیش ریخته شده است. مارکس این مبلغ اضافی را که تفاوت پول 2 با پول 1 است، این فرونی ارزش دوم را نسبت به ارزش اول اضافه ارزش می نامد.

ظاهراً" معمایی وجود دارد. پول در حرکت و دوران دائمی و طی جریان مبادله ارزشی بیش از ارزش نخستین خود به صاحبش برمی گرداند. از کجا، چگونه منبع این اضافه ارزش کجاست؟

اقتصاد دانان بورژوا با آن که در این باره بسیار سخن گفته اند نتوانسته اند، و آنوقت که با کمک مارکس دریافته اند نخواسته اند پاسخ درست و علمی به این پرسش بدهند. بسیاری از آنان در سطح پدیده ها لغزیده و در این تصور عامیانه باقی مانده اند که گویا اضافه ارزش از گردش کالا حاصل می شود. این تصور به این جهت عامیانه است که با تصور انسان ساده ای که در سطح حوادث می لغزد مطابقت دارد. آنچه چنین انسان ساده

ای می بیند درون کارخانه و کارگاه سرمایه داری نیست، بلکه خرید و فروش کالاها توسط بازرگانان و دکانداران است. و اگر کسی در ماهیت امر وارد نشود، تولید سرمایه داری را در نظر نگیرد و فقط خرید و فروش کالاهای عادی را در بازار ملاء قضاوت قرار دهد و در این باره نیندیشد که این کالاها چگونه و در کجا تولید شده اند که در بازار فروخته می شوند. شاید چنین گمان کند که ارزش افزایش سرمایه خود نتیجه گردش کالا است. اما تضادی که در فرمول سرمایه دیده می شود منحصر به سرمایه بازرگانی نیست، سرمایه صنعتی هم با همین فرمول می گردد. سرمایه دار صنعتی هم مبلغی سرمایه به کار می اندازد و سرانجام مبلغ بیشتری به دست می آورد. فرمول سرمایه:

پول 1 ← کالا ← پول 2 که در آن پول 2 بیشتر از پول 1 است

### فرمول عام سرمایه است.

اگر در سطح پدیده ها نلغزیم و دانسته و ندانسته تسلیم "خطای باصره" نشویم به سادگی در خواهیم یافت که گردش کالا نمی تواند اضافه ارزش پدید آورد. هیچ فروشنده ای نمی تواند همواره ارزان بخرد و گران بفروشد. و اگر به فرض فروشنده جداگانه ای در معامله ای کالایی را ارزان خریده و سپس گران فروخته باشد (که کاملاً متحمل است) این گونه زنگی ها نمی تواند بیانگر و توجیه کننده یک نظم مداوم و یک شیوه تولید باشد. هر خریداری در جای دیگر فروشنده و هر فروشنده ای در جای دیگر خریدار است. زنگی های احتمالی در طول زمان و تکرار مداوم میلیاردها معامله ها یکدیگر را خنثی می کنند. فراموش نکنیم که فرمول عام سرمایه، به کار انداختن پول برای به دست آوردن پول بیشتر، یک اقدام منفرد، تصادفی و یک بار نیست. پایان هر دور سرمایه، آغاز دور نویی است و ارزش افزایی ارزش تنها در درون این حرکت دائمی انجام پذیر است. حرکت سرمایه نامحدود است. اضافه ارزش در دوریهای سرمایه و به طور مداوم پدید می آید.

نادرستی این ادعا که گویا اضافه ارزش از گردش کالا به دست می آید زمانی روشن تر می شود که طبقه سرمایه دار را در مجموع خویش در نظر بگیریم. زیرا این حالت تصادفی که یکی از سرمایه داران در موقع معامله سر دیگران کلاه گذاشته باشد علاوه بر این که توضیح دهنده مکانیسم سرمایه داری نیست، به فرض وجود بدین معنا است که آن سرمایه دار به حساب سایر سرمایه داران، پولدارتر شده، یک سرمایه دار برده و سرمایه دار دیگری بخته است. در این حالت تناسب تقسیم ارزش بین سرمایه داران مختلف بهم می خورد؛ به یکی کمتر و به دیگری بیشتر می رسد. اما مجموعه سرمایه موجود در دست آن ها و مجموع ثروت طبقه سرمایه دار نمی تواند اضافه شود. در حالی که در جامعه سرمایه داری ارزش کل متمرکز در دست سرمایه داران بالا می رود. ثروت مجموع آن ها زیاد می شود. این ارزش که به حجم کل سرمایه ها اضافه می شود از کجا می آید؟

این پرسش را نمی توان به استناد این یا آن حالت تصادفی و این یا آن حادثه نادر و غیرعادی پاسخ گفت: اقتصاد سرمایه داری صدها سال است که این اضافه ارزش را به طور منظم بوجود می آورد. و اصولاً بر مبنای همین اضافه ارزش و به خاطر تولید و تملک آن است که اقتصاد سرمایه داری ساخته شده و می گردد و طبیعی است که اقتصاد سرمایه داری بر شالوده حوادث تصادفی و نواذر غیرعادی بنا نشده است. به جای فرار از بررسی علمی و نوعی توجیه مسایل دشوار که کار اقتصاد سیاسی عامی گرای بورژوازی است باید به کنه مسایل دست یافت.

پس سوال اصلی به جای خود باقی می ماند: تضاد در فرمول عام سرمایه از چیست؟ و اگر این منطق را بپذیریم و نمی توانیم نپذیریم که در تولید کالایی متکی بر مالکیت خصوصی و طبعاً در مرحله عالی سرمایه داری آن ارزش های برابر مبادله می شوند، اضافه ارزش چگونه و از کجا پدید می آید؟

مارکس نخستین دانشمندی است که این پرسش را درست و علمی مطرح کرد و پاسخ علمی آن را یافته و سرچشمه اضافه ارزش سرمایه درای را کشف کرد و بر مبنای این کشف سر تا پای مکانیسم شیوه تولید سرمایه داری، چگونگی و علل پیدایش این نظام تولیدی، تکامل و فرو پاشیدن ناگزیر آن را توضیح داد.

"آموزش اضافه ارزش پی ستون تئوری اقتصادی مارکس است<sup>(1)</sup>."

## 2- نیروی کار و ویژگی آن

اضافه ارزش نمی تواند از گردش کالاها حاصل شود، زیرا در این گردش تنها معادل ها مبادله می شوند. اضافه ارزش در خارج از گردش کالا هم نیست، چرا که سرمایه دار با استفاده از مکانیسم گردش کالاهاست که به اضافه ارزش دست می یابد. بنابر این باید در بازار سرمایه داری چنان کالایی وجود داشته باشد که استفاده از ارزش مصرف آن ایجاد کننده ارزش باشد. آیا چنین کالایی وجود دارد؟ آری! نیروی کار انسانی. مارکس ثابت می کند که تضاد فرمول عمومی سرمایه ظاهری و صوری است و در واقع امر چنین تضادی وجود ندارد. این تضاد ظاهری به این دلیل به نظر می آید که بررسی کنندگان به مشاهده ظاهر گردش کالا اکتفا می کنند و تولید سرمایه داری را از نظر دور می دارند. در حالی که پایه سرمایه داری نیز، مانند هر نظام اقتصادی دیگری بر تولید متکی است و کالاها قبل از آن که به بازار بیایند، در کارخانه و کارگاه و یا مزرعه سرمایه داری تولید شده اند. سرمایه دار صاحب کارخانه و کارگاه از خرید و فروش بلاواسطه و مستقیم کالای معین اضافه ارزش بدست نمی آورد. بلکه اضافه ارزش وقتی به او تعلق می گیرد که بین معامله اول و معامله دوم روند تولید جریان یابد. یعنی فرمول عمومی سرمایه:

پول ← کالا ← پول 2، اگر از نزدیک بنگریم عبارت است از :  
پول 1 ← کالا 1 ← روند تولید ← کالا 2 ← پول 2 به عبارت دیگر سرمایه دار کالای اول را که در بازار خریده بود به کارخانه می برد، بدل به کالای دوم می کند و آنوقت آن را می فروشد. پس باید کلید مشکل را نه در گردش کالا بلکه در روند تولید در جریان بدل شدن کالاهای اول به کالاهای دوم جستجو کرد باید دید مثلاً در کارخانه نخ ریزی که صاحب آن پنبه می خرد (کالای 1) و بدل به نخ (کالای 2) کرده و می فروشد، چه می گذرد.

سرمایه دار صاحب کارخانه ریسندگی پنبه و وسایل کار دیگر را خریده نخ تولید می کند و می فروشد و اضافه ارزشی بدست می آورد. اگر قانون ارزش نقض نمی شود، که در واقع نیز چنین است. پس معلوم می شود که ارزش نخ واقعا" بیشتر از ارزش پنبه و سایر وسایل تولیدی است که برای تولید آن به کار رفته است. از اینجا این سوال منطقی برمی خیزد که به چه دلیل ارزش نخ بیشتر از پنبه و وسایل کاری است که برای تولیدش صرف شده و به چه میزان بیشتر است؟

وقتی درکار سرمایه دار نامبرده بیشتر دقت می کنیم می بینیم که او در بازار فقط خریدار پنبه و وسایل کار نیست، بلکه به همراه آن عده ای کارگر هم استخدام می کند. آن ها هستند که پنبه را به نخ بدل می کنند. پس پولی که سرمایه داری پیش ریخته، تنها صرف خرید کالاهایی که در بازار تولید کالایی ساده هم وجود داشت نمی شود. بلکه در عین حال صرف خرید کالای نوین دیگری هم می گردد. این کالا نیروی کار انسان است که در بازار تولید کالایی که عده ای انسان مدت زمان معینی نیروی کار (استعداد و مهارت جسمی و فکری) خود را در مقابل مبلغ معینی پول در اختیار صاحب وسایل تولید قرار می دهند و برای او کار می کند و پنبه او را با ماشین های متعلق به او، به نخ بدل می کنند که آن هم به او تعلق دارد.

مارکس به حق این کالای نوین را که وارد بازار شده مورد بررسی دقیق تر قرار می دهد و این سوال را مطرح می کند که در معامله میان کارگر و کارفرما کدام کالا مبادله می شود؟ کارگر چه کالایی به سرمایه دار می فروشد که در برابر آن دستمزد می گیرد؟ اقتصاددانان بورژوا در پاسخ می گویند کارگر کار خود را می فروشد. اما در این پاسخ ذره ای دقت علمی وجود ندارد. زیرا کارگر زمانی که برای معامله با سرمایه دار روبرو می شود: هنوز کاری انجام نداده است تا بفروشد. آنچه او در اختیار دارد محصول کار انجام شده اش نیست، بلکه نیروی کارش است. یعنی قدرت جسمی و فکری معین و مهارت و تجربه معینی است که کارگر دارد و می

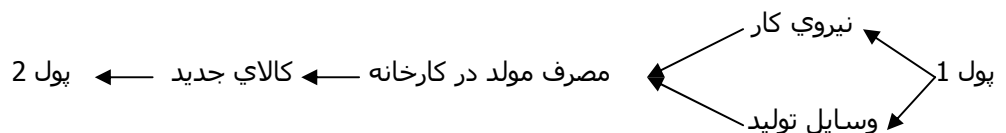
(1) سه مقاله از لنین. انتشارات حزب توده ایران. 1355. ص 7

تواند مدت زمان معیني در اختیار سرمایه دار بگذارد و مطابق دستور و میل او این نیرو را به کار اندازد. این مطلب که این نیروی کار چگونه مصرف خواهد شد و در نتیجه مصرف آن چه میزان محصول و از چه نوع بدست خواهد آمد، ارزش آن چه خواهد بود و این محصول به چه کسی و به چه قیمتی فروخته خواهد شد به کارگر مربوط نیست.

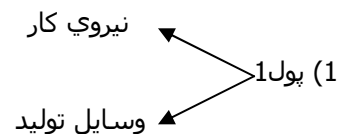
### پس آنچه کارگر به سرمایه دار می فروشد و می تواند بفروشد " کار " نیست، نیروی کار است.

وقتی نیروی کار انسانی به کالا بدل می شود، با تمام کالاهای دیگر ماهیتاً تفاوت دارد. چرا که این کالا زنده است، سرچشمه ارزش افزایی است. کالایی است که وقتی " مصرف " می شود مصرف نیروی کار یعنی به کار انداختن مولد آن تولید ارزش می کند و ارزشی بیش از ارزش خودش بوجود می آورد. هیچ کالایی دیگری در جهان چنین خصوصیتی ندارد. کارگر وقتی برای تولید کالاهای معین کار می کند: کار او به عنوان تولید کننده کالا خصلت دوگانه دارد. کارگر از یک سو کار شخصی انجام می دهد. مثلاً پنبه را می ریسد و نخ تولید می کند و از سوی دیگر به طور کلی و به معنای مجرد مشغول کار کردن است. او مدت زمان معینی در اختیار سرمایه دار است و در این مدت به طور کلی کار می کند. یعنی مغز، نیروی عضلات و مهارت خود را صرف می کند و ارزش می آفریند. خصلت مشخص کارگر سازنده، ارزش مصرف است ( در مثال ما نخ ) و خصلت مجرد همین کارآفریننده، ارزش نوین است که به ارزش پیشین (درمثال ما ارزش پنبه) افزوده می شود.

بنابراین اگر فرمول عام سرمایه را که به صورت پول 1 ← کالا ← پول 2 معماپی شده بود باز کنیم صورت جدیدی پیدا می کند:



چنانکه می بینیم، به جای یک فرمول متضاد غیرقابل فهم دو فرمول کاملاً منطقی وجود دارد:



(2) کالای جدید ← پول 2

ارزش طرفین این دو فرمول با هم برابر است و هر دو فرمول موافق قانون ارزش تنظیم شده است. ارزش پول 1 برابر است با ارزش نیروی کار و وسایل تولید و ارزش کالای جدید نیز برابر است با ارزش پول 2 منتها میان این دو فرمول روند تولید قرار گرفته که در آن نیروی کار به طور مولد مصرف می شود. اضافه ارزشی که مابه التفاوت پول 2 و پول 1 است، چیزی نیست جز اضافه ارزشی که از مصرف مولد کار یعنی از کار خلاق کارگر حاصل شده است.

### 3- ارزش نیروی کار

تنها در نظام سرمایه داری است که نیروی کار انسان بدل به کالا می شود و ارزش مصرف و ارزش پیدا می کند. ارزش مصرف عبارت است از امکان مصرف مولد به قصد ارزش افزایی، ارزشش مانند هر کالای دیگری برحسب مقدار کار لازم اجتماعی که برای تولید و باز تولید این کالا لازم است تعیین می گردد. نیروی کار تنها در شخص زنده وجود دارد. و لذا تولید نیروی کار قبل از همه عبارت است از زنده نگاهداشتن صاحب نیروی کار. یک فرد زنده برای نگاهداری خود نیازمند مجموعه معینی از وسایل معیشت است. بنابراین ارزش نیروی کار در درجه اول عبارت است از ارزش آن مقدار از وسایل معیشت که برای نگاهداری کارگر لازم است. کارگری که امروز کار کرده باید فردا بتواند در حالت عادی جسمی و روحی در سرکار حاضر شود. پس برای او چنان وسایل معیشتی لازم است که باز تولید نیروی کار وی را مقدور سازد. برحسب ویژگی های هر کشور نیازمندی هایی نظیر

خوراك، پوشاك، سوخت، مسكن و غيره متفاوت است. به علاوه بسته به درجه تكامل و تمدن موجود در هر كشور نيز وسايلي كه براي زندگي عادي ضروري شناخته مي شوند متفاوتند. مثلاً در مناطق سردسير بخاري و لباس گرم جزو ضروريات زندگي است. در حالي كه در مناطق گرمسير لازم نيست. و يا مثلاً در كشوري كه به سطح معيني از تكامل و تمدن رسيده، كتاب خواندن، روزنامه خواندن، سينما رفتن، تلويزيون، و يخچال داشتن جزو حداقل ضروريات زندگي است و وجود آن ها براي باز توليد نيروي كار ضروري محسوب مي شود و در كشور ديگر اينگونه چيزها ضروري تلقي نمي شود.

ابوالقاسم خردجو مديرعامل بانك توسعه صنعتي و معدني ايران، اين نظر ماركسيستي را در رابطه با دشواري دعوت كارگر ماهر از خارج كشور به شرح زير بيان مي كند:

" مشكل ديگر دعوت كارشناس خارجي در تفاوت سطح زندگي و وسايل رفاه بين اجتماع صادر كننده كارشناس و وارد كننده كارشناس است. آنچه كه در يكي جزو ضروريات زندگي عادي است در ديگري تجمل و تفنن حساب مي شود و ناياب است و فراهم آوردن آن تحميل شاق است برخريدار مهارت<sup>(1)</sup>".

از مجموع آنچه كه گفتيم اين نکته را بايد با دقت بخاطر سپرد:

**در ارزش نيروي كار برخلاف ساير كالاها علاوه بر عنصر مادي. يك عنصر تاريخي و معنوي نيز وارد مي شود، چرا كه وسايل معيشت ضروري براي نگاهداري انسان ها به نسبت رشد تمدن بيشتر است.**

در تعيين ارزش نيروي كار نکته مهم ديگري را نيز بايد در نظر گرفت و آن اينكه كارگر ميرنده است و لذا نيروي كار كه بر اثر فرسودگي و مرگ از بازار خارج مي شود بايد با تعداد لاقل برابري از نيروي كار جديد و جوان جبران شود. بنا بر اين نگاهداري نيروي كار علاوه بر نگاهداري شخص كارگر، شامل نگاهداري جانشينان وي، يعني فرزندان كارگران نيز مي شود. بنا بر اين آن مقدار از وسايل معيشتي كه براي نگاهداري خانواده كارگر لازم است نيز در ارزش نيروي كار وي وارد مي گردد.

علاوه بر اين انجام هر كاري مهارت معيني لازم دارد و براي اينكه انسان بتواند در رشته معيني مهارت كسب كرده و به نيروي كار تكامل يافته اي بدل شود بايد آموزش و پرورش معيني بيابد كه به نوبه خود مستلزم صرف انرژي معيني است. ارزش آموزش و پرورش نيروي كار برحسب خصلت كم يا بيش بغرنج آن كمتر يا زيادتر است و به هر صورت اين ارزش نيز در ارزش نيروي كار وارد مي شود.

از آنچه كه گفتيم پيدااست كه:

ارزش نيروي كار عبارت است از ارزش مقدار معيني از وسايل زندگي و معيشت. هنگامی كه مقدار ضروري اين وسايل و ارزش اين وسايل تغيير كند، ارزش نيروي كار نيز تغيير مي كند.

بخشي از وسايل معيشت مانند خوراك، سوخت و غيره مصرف روزانه دارند و هر بار بر اثر مصرف نابود مي شوند و بايد هر روز از نو خريداري شوند. برخي ديگر از وسايل زندگي مانند پوشاك و اثاث خانه و غيره در فاصله زماني طولاني تري مصرف مي شوند و لذا ديرتر تعويض مي شوند. به عبارت ديگر برخي از كالاهاي مورد مصرف را بايد روزانه، برخي را هفتگي و برخي ديگر را ماهانه و يا سالانه خريداري كرد. ولي مجموع اين هزينه ها به هر نحوي باشد در دستمزد روزانه كارگر منعكس است و لذا هزينه هاي هم كه روزانه نيست بطور متوسط روي روزهاي كار سرشكن مي شود تا ارزش نيروي كار روزانه كارگر بدست آيد.

پائين ترين مرز يا حداقل ارزش نيروي كار از ارزش حداقل كالاهاي تشكيل مي شود كه بدون مصرف آن ها نيروي كار قادر به ادامه زندگي و فعاليت مولد در جاي مناسب خويش نخواهد بود.

اگر نيروي كار به اين حداقل فروخته شود بايد گفت كه پائين تر از ارزش واقعي خويش فروخته شده است چرا كه در چنين حالي كارگر فروشنده نيروي كار نخواهد توانست اين نيرو را كه كالاي اوست طبيعي و سالم

<sup>(1)</sup> نشریه پنجمین کنفرانس اتاق بازرگانی کشور، تهران 1348. ص 173

نگاهداشته و بسط دهد. درحالی که در مورد همه کالاها، ارزش کالا طوری تعیین می شود که کالا با کیفیت عادی حفظ شده و عرضه شود.

مدیرکل نخست وزیری با توجه به این حقیقت که سرمایه داران به اهمیت حفظ نیروی کار کارگر توجه ندارند. نه از روی دلسوزی نسبت به طبقه کارگر، بلکه صرفاً" به خاطر اینکه کار با کمیت و کیفیت لازم تحویل شود به آنان توصیه می کند در پرداخت ارزش نیروی کار هزینه زندگی و وضع تغذیه کارگران را دقیق تر در نظر بگیرند. او می گوید:

"عدم توجه موسسات به هزینه زندگی ... کیفیت و کمیت کار را به طور محسوس کاهش می دهد. نیروی انسانی که می تواند برنامه های مورد انتظار بخش صنعتی را با موفقیت انجام دهد باید از سلامت جسم و روح که به وسیله بهداشت و اغذیه خوب و آموزش صحیح تامین می شود بهره مند گردد<sup>(1)</sup>.

---

(1) نشریه پنجمین کنفرانس اتاق بازرگانی کشور، تهران 1348 / دکتر فرتاش  
مدیرکل نخست وزیری